

دوفصلنامه جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، سال هشتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۸، صفحات ۲۱۸-۱۹۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۴/۱۶

تبیین جامعه‌شناختی رابطه بین انواع مشارکت سیاسی با طبقات اجتماعی در شهر مهاباد

حسام نصیری^۱
شهلا کاظمی‌پور*^۲
مجید کفاشی^۳

چکیده

هدف اصلی این پژوهش، تبیین جامعه‌شناختی رابطه بین انواع مشارکت سیاسی با طبقات اجتماعی در شهر مهاباد می‌باشد. در پژوهش حاضر از روش پیمایش استفاده شده است. جامعه آماری مورد مطالعه در این تحقیق، شهروندان ۱۸ سال به بالای شاغل در شهر مهاباد در سال ۱۳۹۷ می‌باشند. حجم نمونه مورد مطالعه با استفاده از فرمول کوکران ۳۸۲ نفر برآورد گردید. نمونه‌گیری در بین واحدها به صورت خوشه‌ای چندمرحله‌ای و نمونه‌گیری از داخل خوشه‌ها به صورت تصادفی سیستماتیک صورت گرفت. ابزار گردآوری اطلاعات، پرسشنامه محقق‌ساخته مشارکت سیاسی است که ضریب پایایی آن به کمک آلفای کرونباخ ۰/۹۶ به دست آمد و جهت سنجش مفاهیم آن از طیف لیکرت استفاده شد. به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها از آزمون تحلیل واریانس یک‌راهه استفاده گردید. نتایج تحقیق نشان داد که مشارکت سیاسی (این میزان در طیف لیکرت از حداقل ۱ تا حداکثر ۵ متغیر بوده است) در میان افراد واقع در طبقه پایین شهر مهاباد به ترتیب با میانگین‌های ۳/۸۶ و ۳/۶۶ از نوع عام و خاص و مشارکت سیاسی طبقه بالا با میانگین ۲/۹۵ از نوع منفعل در بالاترین سطح قرار دارد.

واژگان کلیدی: طبقه اجتماعی؛ مشارکت سیاسی عام؛ مشارکت سیاسی خاص؛ مشارکت سیاسی تحمیلی؛ مشارکت سیاسی منفعل

۱- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

Email:sama_mahabad@yahoo.com

Email:skazempour@gmail.com

Email:majidkaffashi@gmail.com

۲- دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۳- دانشیار جامعه‌شناسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه

واژه مشارکت از حیث لغوی به معنای درگیری و تجمع برای منظوری خاص است (علوی‌تبار، ۱۳۷۹: ۱۵). مشارکت، فرآیند تصمیم‌گیری و حل مشکل است و درباره افراد و گروه‌هایی به کار می‌رود که علایق، منافع، تخصص و دیدگاه‌های مختلف دارند و در جهت نفع‌رساندن به کسانی کار می‌کنند که تصمیم‌ها و اقدامات بعدی‌شان بر آن‌ها تأثیرگذار خواهد بود (ابراهیم‌زاده، ۱۳۷۹: ۱-۲).

مشارکت سیاسی به‌عنوان یکی از مصادیق حضور مردم در تعیین سرنوشت خود، به معنای «فرصت‌های پرداختن شمار زیادی از شهروندان به امور سیاسی» و به‌عنوان نقطه تلاقی ساختار فرهنگی و سیاسی در هر جامعه‌ای است. در حقیقت اندیشه مشارکت سیاسی عبارت است از درگیر شدن توده‌های مردم در فعالیت سیاسی و تعیین سرنوشت خود و تنها از این رهگذر است که زمینه‌های ثبات و پایداری نظام سیاسی تحقق می‌یابد (آبرامسون، ۱۳۸۳: ۱۲۴۱).

مشارکت سیاسی جزئی از رفتار اجتماعی محسوب می‌شود چرا که اولاً به‌منزله یکی از ارکان و شاخص‌های عمده توسعه سیاسی به‌شمار می‌رود. ثانیاً رابطه تنگاتنگی با مشروعیت نظام‌های سیاسی دارد و ثالثاً به‌میزان زیادی بیانگر نوع نظام سیاسی هر جامعه‌ای است. بنابراین مطالعه مشارکت سیاسی هر جامعه‌ای شناخت رفتار سیاسی مردم آن را میسر می‌سازد و مشخص می‌کند که در بسترهای اجتماعی گوناگون میزان مشارکت سیاسی تحت تأثیر چه عواملی تغییر می‌پذیرد (دارابی، ۱۳۹۴: ۵۸). بنابراین آن چه منجر به کاهش یا افزایش نوع مشارکت سیاسی و اجتماعی می‌شود، باورها، نگرش‌ها، ایستارها و افکاری است که شخصیت افراد را شکل می‌دهد. بدین معنی که افراد انسانی، ویژگی‌های شخصیتی و روانی مختلفی دارند که برخی از آن‌ها افراد را مستعد و علاقمند به مشارکت سیاسی می‌کند و برخی دیگر آن‌ها را از مشارکت سیاسی، منفعل و منصرف می‌گرداند.

مشارکت سیاسی اقشار مختلف مردم یک جامعه یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های رفتار سیاسی شهروندان چه از نظر پژوهشگران سیاسی و چه از نظر مدیران سیاسی جامعه ایران محسوب می‌شود. طبقات اجتماعی مختلف در قبال مسائل سیاسی کشور خود و حتی مسائل بین‌المللی حساس بوده و عکس‌العمل‌های خاصی را از خود نشان داده که مورد توجه مسئولان کشوری بوده است. اگر بخواهیم جامعه‌ای دموکراتیک داشته باشیم، باید به مشارکت دادن تمام طبقات جامعه در مسائل کشور کردن نهیم.

امروزه مشارکت سیاسی از جمله اموری است که از سوی محافل روشنفکری بسیار مورد توجه قرار گرفته و از آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های توسعه یاد می‌شود، به گونه‌ای که عدم مشارکت سیاسی، به‌عنوان یکی از نشانه‌های عقب‌ماندگی کشورها عنوان می‌شود. امروزه یکی از پایه‌های قدرت و نیز ملاک مشروعیت و اقتدار حکومت‌ها، نوع و میزان مشارکت سیاسی آحاد جامعه است، به گونه‌ای که در دنیای امروز، شهروندان مهم‌ترین رکن اجتماعی جوامع مختلف به شمار می‌آیند و نظرات، پیشنهادهای و انتقادهای آن‌ها نقش بسزا در پیشرفت و بهبود عملکرد دولت‌ها دارد. اساساً رسیدن به یک حکومت مردم‌سالار، مستلزم حضور و مشارکت طبقات مختلف اجتماعی در سرنوشت خود است.

رأی‌دهی و مشارکت در انتخابات، آشکارترین نوع مشارکت سیاسی برای اغلب شهروندان در جوامع مردم‌سالار است. رأی‌دادن، مؤثرترین و عملی‌ترین وسیله برای شهروندان است تا افکار و عقاید خود را در اداره امور عمومی و اجتماعی اعمال کنند. اساسی‌ترین عملکرد مشارکت، رأی‌دهی، فرصت دادن برای جانشینی و انتقال مناسب و مسئولیت‌ها در جامعه است. بنابراین مشارکت سیاسی به فعالیت‌های داوطلبانه و آزادانه اعضای یک جامعه (چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی) در امور حکومتی و سیاسی که با هدف تأثیرگذاری مستقیم یا غیرمستقیم بر تصمیم‌های سیاسی کشور صورت می‌گیرند، اطلاق می‌شوند. هدف این فعالیت‌ها ممکن است حمایت از سیاست‌های موجود مقامات دولتی و یا ساختار نظام باشد و یا ممکن است به دنبال تغییر وضع موجود در نظر گرفته شود. مشارکت سیاسی طبقات مختلف در جامعه، اهمیت خاصی برای ثبات سیاسی و پویایی جامعه دارد.

افزایش میزان انواع مشارکت سیاسی طبقات اجتماعی مختلف هر جامعه‌ای یکی از سنجه‌های مهم گذار به سوی دموکراسی محسوب شده و اصولاً نقش مؤثری در سلامت ثبات سیاسی جامعه ایفا می‌کند. افزایش مشارکت سیاسی در جامعه می‌تواند در ایجاد تعادل و هماهنگی لازم نقش بسیار مثبتی را ایفا کند؛ اما کاهش مشارکت سیاسی یک یا چند طبقه اجتماعی مختلف در جامعه به معنای ایجاد جدایی و انفصال بیش‌تر مردم و نظام سیاسی است. این وضعیت در نهایت در برنامه‌ریزی‌های اساسی برای اداره جامعه و ثبات و سازماندهی اجتماعی اختلال ایجاد کرده و با ایجاد تنش‌ها و بحران‌ها از انجام برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ممانعت به عمل می‌آورد (آلموند و وربا^۱، ۱۹۶۳: ۳۳۰).

شناسایی و درک دو متغیر نوع طبقه اجتماعی و نوع مشارکت سیاسی و چگونگی روابط بین آن‌ها از اهمیت و جایگاه خاصی در فهم بهتر حیات سیاسی جوامع برخوردارند. چگونگی رابطه میان جامعه و دولت به میزان فراوانی به ریشه‌های اجتماعی توزیع قدرت سیاسی و میزان مشارکت سیاسی طبقات اجتماعی بستگی دارد. اگر این رابطه مسالمت‌آمیز باشد، وضعیت سیاسی جامعه آرام و باثبات بوده و نقش طبقات مختلف در حیات سیاسی پررنگ‌تر خواهد بود ولی اگر رابطه این دو متغیر خشونت‌آمیز و با تنش همراه باشد، جامعه از ثبات و آرامش کمتری برخوردار بوده و همواره چالش و درگیری در صحنه سیاسی- اجتماعی آن به چشم می‌خورد.

بر همگان آشکار است که کشور ایران در حال حاضر با مشکلات اقتصادی و تحریم‌های بین‌المللی دست به گریبان است، مشکلاتی که روز به روز بیشتر بر شانه مردم سنگینی می‌کنند. چنین مشکلاتی اگرچه اقتصادی هستند اما آسیب‌های اجتماعی زیادی به همراه دارند؛ مانند افزایش تورم، تشدید شکاف طبقاتی، گسترش فقر، افزایش منازعات اجتماعی و سیاسی و ... به دنبال نابسامانی‌های اجتماعی و بروز مشکلات معیشتی و مالی، یکی از مهم‌ترین خطراتی که سرسختانه جامعه را تهدید می‌کند، ایجاد هرچه بیشتر شکاف‌های طبقاتی است. اگر نیم نگاهی به مناطق مختلف مهاباد به‌عنوان یکی از مراکز عمده تاریخی و فرهنگی مردم کرد ساکن ایران بیندازیم به‌وضوح، اختلاف طبقاتی را

می‌توان در آن مشاهده کرد، محلاتی از شهر، مملو از اقشار پردرآمد و محلاتی نیز مملو از اقشار کم درآمد و فقیرنشین می‌باشد. هر چند مهاباد همانند شهری مثل تهران به آن شدت تبدیل به بالاشهر و پایین شهر نشین نشده اما وجود گروه‌ها و طبقات بسیار مرفه و یا بسیار فقیر به راحتی در شهر ملموس و قابل مشاهده است. بدون شک اگر طبقات اجتماعی موجود در شهر مهاباد را کنار بگذاریم، همین اختلاف طبقات اقتصادی باعث بیگانه شدن و دور شدن اقشار مختلف مردم از هم شده است. بنابراین دستیابی به چگونگی میزان و انواع مشارکت سیاسی شهروندان شهر مهاباد در طبقات مختلف اجتماعی امری ضروری است و اهمیت خاصی برای ثبات سیاسی و پویایی جامعه دارد.

پژوهش حاضر در صدد است ضمن مطالعه و تجزیه و تحلیل دیدگاه‌ها و تئوری‌های صاحب‌نظران در مورد مشارکت سیاسی و انواع آن، نوع و میزان مشارکت سیاسی طبقات مختلف جامعه مهاباد را در امور مختلف مورد بررسی قرار داده و برای تقویت و گسترش مشارکت مردم در حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، راهکارهای لازم را ارائه نماید.

ادبیات تحقیق

الف) تحقیقات داخلی

پالیزبان (۱۳۹۰)، در پژوهشی تحت‌عنوان «میزان تمایل به مشارکت سیاسی دانشجویان یازده دانشگاه دولتی» به این نتیجه رسید که بین پایگاه اقتصادی-اجتماعی دانشجویان و میزان تمایل آن‌ها به مشارکت سیاسی رابطه‌ای وجود ندارد.

نیک‌پور قنوتی و همکاران (۱۳۹۱)، در پژوهشی به «بررسی عوامل اجتماعی-اقتصادی مرتبط با مشارکت سیاسی زنان ۱۸ سال به بالای شهر برازجان» پرداختند. یافته‌ها نشان داد که محل تولد، تحصیلات، شغل، طبقه اجتماعی، جهت‌گیری مذهبی، درآمد، استفاده از رسانه‌های جمعی، سیاسی بودن خانواده، سیاسی بودن دوستان و علاقه به برنامه‌های سیاسی با مشارکت سیاسی زنان رابطه معنی‌داری دارند. بین سن، وضعیت تأهل و قومیت با مشارکت سیاسی رابطه معناداری مشاهده نشد.

جعفری‌نیا (۱۳۹۱)، در پژوهشی به «بررسی عوامل اقتصادی-اجتماعی مؤثر بر میزان مشارکت سیاسی شهروندان شهر خورموج» پرداخته است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که با افزایش تحصیلات میزان تمایل به مشارکت سیاسی نیز افزایش می‌یابد؛ طبقات اجتماعی بالا نسبت به طبقات اجتماعی پایین، تمایل بیشتری به مشارکت سیاسی داشتند؛ بین سن، محل سکونت و وضعیت تأهل با میزان تمایل به مشارکت سیاسی رابطه وجود نداشت.

شکریگی و حسین‌پناهی (۱۳۹۱)، در پژوهشی «عوامل اجتماعی مؤثر در مشارکت سیاسی- اجتماعی زنان شهر گنبدکاووس در استان گلستان» را مورد بررسی قرار دادند. متغیرهای مستقل عبارت بودند از سن، وضعیت تأهل، اعتماد اجتماعی و پایگاه اجتماعی- اقتصادی بوده است. براساس تحلیل رگرسیونی داده‌های تحقیق، تمامی فرضیه‌های تحقیق تأیید شدند.

اسماعیل‌زاده و همکاران (۱۳۹۲)، در پژوهشی به «بررسی عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مؤثر بر مشارکت سیاسی دانشجویان دانشگاه جامع علمی کاربردی استان لرستان» پرداختند. نتایج نشان داد که بین مشارکت سیاسی با متغیرهای جنسیت، رسانه‌های گروهی، تقدیرگرایی، تعلق سیاسی و تعهد مذهبی رابطه معنی‌داری وجود دارد؛ اما بین میزان مشارکت سیاسی دانشجویان با رشته تحصیلی دانشجویان و میزان تحصیلات پدر و محل سکونت (شهری و روستایی) تفاوت معنی‌داری یافت نشد.

مصطفایی‌دولت‌آباد و خارستانی (۱۳۹۳)، در پژوهشی به «بررسی تأثیر عوامل اقتصادی-اجتماعی بر میزان تمایل به مشارکت سیاسی جوانان شهر خرامه» پرداختند. نتایج نشان داد که بین تحصیلات، وضعیت تأهل و پایگاه اجتماعی-اقتصادی و میزان مشارکت سیاسی رابطه‌ای وجود ندارد. همچنین اعتماد اجتماعی، میزان دینداری، جامعه‌پذیری سیاسی با مشارکت سیاسی رابطه معنی‌دار و مثبتی دارد.

عظیمی و همکاران (۱۳۹۴)، در پژوهشی تحت عنوان «مشارکت سیاسی زنان در ایران و عوامل مؤثر بر آن» به این نتیجه رسیدند که میانگین مشارکت سیاسی در هر دو گروه

زنان دارای تحصیلات دانشگاهی و شاغل و زنان بدون تحصیل دانشگاهی و غیرشاغل بسیار کم می‌باشد.

نگین تاجی و کشاورز (۱۳۹۴)، در پژوهشی به «بررسی عوامل اجتماعی، فردی و فرهنگی مؤثر بر مشارکت سیاسی جوانان ۱۸ تا ۲۹ ساله شهرستان نورآباد ممسنی» پرداختند. نتایج نشان داد بین رسانه‌های جمعی، تعهد مذهبی، اعتماد اجتماعی، سیاسی بودن دوستان و سیاسی بودن خانواده با مشارکت سیاسی جوانان رابطه مثبت و معنی‌داری وجود دارد. همچنین نتایج نشان داد بین مشارکت سیاسی جوانان برحسب جنسیت و تحصیلات تفاوت معنی‌داری وجود ندارد. نتایج نشان داد بین مشارکت سیاسی جوانان برحسب وضعیت تأهل و محل سکونت تفاوت معنی‌داری وجود دارد.

عباسی اسفنجیر و اسفندیاری (۱۳۹۶)، در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی تأثیر سرمایه اجتماعی بر مشارکت سیاسی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری» به این نتیجه رسیدند که بین ابعاد سرمایه اجتماعی (حضور در انجمن‌های داوطلبانه، میزان اعتماد اجتماعی، مشارکت در شبکه‌های اجتماعی)، و میزان مشارکت سیاسی پاسخ‌گویان همبستگی معنی‌داری وجود دارد.

ب) تحقیقات خارجی

در بخش پژوهش‌های خارجی می‌توان به نتایج تحقیقات لیپست^۱، درخصوص فعالیت‌های سیاسی در کشورهای آلمان، سوئد، نروژ و فنلاند و ... اشاره کرد. لیپست به این نتیجه رسید که الگوی مشارکت سیاسی در مورد شرکت در انتخابات در کشورهای مختلف یکسان است. مردان بیش از زنان، تحصیل کرده‌ها بیش از افراد کمتر آموزش دیده، شهرنشینان بیش از روستاییان، افراد میانسال بیش از جوانان و کهنسالان، متأهلان بیش از مجردان، افراد دارای منزلت بالا بیش از افراد دارای منزلت پایین و افرادی که عضو سازمان هستند، بیش از افرادی که عضویت ندارند، در انتخابات شرکت می‌کنند (لیپست، ۱۹۶۳: ۴۱۸-۳۷۹).

دی. ال. شت^۱، ضمن تأکید بر متغیرهای درآمد، شغل، تحصیلات و مجموع شاخص‌های پایگاه اقتصادی و اجتماعی با شهرنشینی، عضویت سازمانی مؤثر در میزان مشارکت سیاسی افراد گویای آن است که سواد یکی از متغیرهای بسیار قدرتمند و مؤثر بر میزان مشارکت است (بارکان^۲، ۱۹۹۹: ۶۶).

تحقیقات لایگلی^۳ (۱۹۹۰)، نشان می‌دهد که داشتن دوستان فعال در امور سیاسی موجب افزایش احتمال مشارکت در خود افراد می‌شود. وی نتیجه می‌گیرد، از آنجا که بحث کردن با دوستانی که به سیاست علاقمند هستند یا به فعالیت سیاسی می‌پردازند، می‌تواند به یادگیری فرد در امور سیاسی کمک کند، تعامل اجتماعی، افراد را در معرض اطلاعات قرار می‌دهد و به آنان کمک می‌کند تا زبان کارکردهای سیاست و مشارکت در فعالیت‌های سیاسی را یاد بگیرند و همین امر موجب تسهیل مشارکت سیاسی آنها شده است (مک کلارگ^۴، ۲۰۰۱).

زتler و هیلبیج^۵ (۲۰۱۱)، در مطالعه‌ای مقایسه‌ای میان رفتار رأی‌دهندگان آلمانی قبل و بعد از برگزاری انتخابات به این نتیجه رسیده‌اند که گرایش‌های نوع‌دوستانه می‌تواند ضوابط حاکم بر عرصه‌های نگرشی و رفتاری را در حوزه سیاست پیش‌بینی کند.

فلیون و کین^۶ (۲۰۱۲)، در پژوهشی به «ارتباط بین رضایت از زندگی و مشارکت سیاسی در ایالات متحده آمریکا» پرداختند. نتایج پژوهش آنان نشان داد افرادی که از زندگی خود رضایت بیشتری داشتند، به احتمال بیشتری در رأی دادن و مشارکت در روند سیاسی از طریق راه‌های دیگر حضور داشتند که اهمیت این رابطه رقابت‌آمیز از دیدگاه آنها ناشی از آموزش و تحصیلات است.

1- D.L. Sheth
2- Barkan
3- Leighley
4- McClurg
5- Zettler & Hilbig
6- Flavin & Keane

کیربیس^۱ (۲۰۱۳)، در پژوهشی با عنوان «مشارکت سیاسی و فرهنگ سیاسی غیردموکراتیک براساس نظریهٔ اینگلههارت» در اروپای غربی، اروپای شرقی و کشورهای یوگسلاوی سابق استدلال کرد که مردم در کشورهایی که به لحاظ اقتصادی-اجتماعی توسعه‌یافته‌ترند، از نظر سیاسی نیز فعال‌تر و افرادی که گرایش‌های غیردموکراتیک دارند، از نظر سیاسی نیز کمتر فعال هستند.

پرسون^۲ (۲۰۱۵)، در پژوهشی به «بررسی ارتباط بین میزان تحصیلات و مشارکت سیاسی» پرداخت. وی گزارش کرد افراد دارای تحصیلات بالاتر بیش از سایرین در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کنند.

ژیانگ^۳ و همکاران (۲۰۱۶)، در پژوهشی «ارتباط بین رضایت از زندگی و درک از فساد در جامعه و میزان مشارکت سیاسی شهروندان» را مورد مطالعه قرار دادند. آنان گزارش کردند افراد با بهبود میزان رضایت از زندگی، تمایل بیشتری برای مشارکت‌های سیاسی دارند و همچنین افرادی که احساس کنند فساد کمتری در جامعه وجود دارد، بیش از سایرین تمایل به مشارکت سیاسی دارند.

مبانی نظری

رابطه نوع مشارکت سیاسی و نوع فعالیت‌های سیاسی با نوع طبقه افراد یکی از مهم‌ترین مباحث مورد بررسی در جامعه‌شناسی سیاسی است. در بسیاری از موارد مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده نوع مشارکت سیاسی را نوع طبقه اجتماعی افراد قلمداد می‌کنند. جوامع گوناگون طبقات اجتماعی گوناگونی دارند اما یک تقسیم‌بندی اساسی در تعریف اصطلاح طبقه وجود دارد و آن تعریف طبقه بر مبنای سنج‌های عینی و ذهنی است. بر مبنای این تقسیم‌بندی، نظریه‌پردازان در نظریه‌های طبقه‌بندی اجتماعی به دو دسته تقسیم می‌شوند: افرادی چون کارل مارکس^۴ و اقتصاددانان کلاسیک انگلیسی به‌ویژه ریکاردو^۵ که عوامل

1- Kirbis

2- Persson

3- Zheng

4- Karl Marx

5- Ricardo

عینی چون شغل، درآمد و سطح تحصیلات را تعیین‌کننده نوع طبقه اجتماعی افراد می‌دانند. طبق تعریف مارکس از طبقه، «موقعیت طبقاتی افراد دقیقاً براساس جایگاه و عملکردشان در چارچوب نظام عینی اقتصادی تعیین می‌شود» (مارکس، ۱۹۷۱: ۸۰). اما افرادی چون ساندرز^۱ بین جنبه عینی و ذهنی در تعریف طبقه تفاوت قائل بوده و طبقه را مؤلفه‌ای ذهنی می‌داند که عبارت است از گروه‌بندی‌های روان‌شناختی-اجتماعی و از نظر ویژگی، کاملاً ذهنی و وابسته به احساس تعلق به گروه» (ساندرز، ۱۹۹۰: ۱۲۷). ساندرز بر این عقیده بود کسانی که شرایط اقتصادی یکسانی دارند، منافع، باورها و نگرش‌های آن‌ها در مورد جایگاه‌شان نیز مشترک است. او افرادی را که طرز نگرش یکسان و ارزش‌های مشابه دارند، تحت عنوان «طبقه» مطرح کرد و افرادی را که فقط از لحاظ موقعیت عینی شبیه هستند، «گروه‌های ذینفع» نامید. به این ترتیب ساندرز بر آن بود که گرچه محقق برای مطالعه طبقه اجتماعی ناچار باید مبنایی عینی داشته باشد و بدین منظور از شاخص‌های عینی استفاده نماید، اما مهم‌ترین اصل تعیین هویت ذهنی، طبقه اجتماعی است.

کورن هاووزر^۲ نیز طبقه اجتماعی را چنین تعریف می‌کند: «بخش‌هایی از جامعه که در مورد علایق و جایگاه خود یکسان فکر می‌کنند و دیدگاه و نگرش مشترک و مشخصی دارند» (انگویتا و رایزمن، ۱۳۸۳: ۱۲۶). به عقیده وی، مشخصه اصلی تعیین‌کننده طبقه، هویت روان‌شناختی مشترک یا مجموعه‌ای یکسان از نگرش‌های افراد است و معیارهای عینی چون درآمد، شغل و یا سطح تحصیلات بیشتر به‌عنوان شاخص تعیین نوع طبقه اجتماعی افراد به‌شمار می‌روند. بنابراین فاکتورهای ذهنی آگاهی به‌عنوان یک معیار طبقاتی تقدم دارد.

ماکس وبر^۳ بر هر دو دیدگاه عینی و ذهنی در تعریف طبقه تأکید دارد. وی از یک سو وضعیت‌های عیناً مشخص شده، و از سوی دیگر، انواع دیدگاه‌های متغیر ذهنی و عینی را که ممکن است با وضعیت‌های مذکور ارتباط داشته باشند، مورد توجه قرار می‌دهد و طبقه را چنین تعریف می‌کند: «ما زمانی از طبقه سخن می‌گوییم که تعدادی از مردم بخت

1- Saunders

2- Korn Hauser

زندگی مشترک داشته باشند به نحوی که این بخت زندگی مشترک منحصرأ به وسیله منافع اقتصادی مندرج در مالکیت کالاها و فرصت‌های کسب درآمد نمود پیدا کرده و تحت شرایط بازارهای کالا یا کار بروز کند» (وبر، ۱۹۷۸: ۲۰۸).

رابرت دال^۴، از جمله نظریه‌پردازان رفتارگرا در باب مشارکت سیاسی، درصدد بود که مشخص کند چه عواملی باعث دوری‌گزینی سیاسی و کناره‌گیری برخی مردم از سیاست می‌شود و چرا بعضی بیش از دیگران خود را در امور سیاسی درگیر می‌کنند و مشارکت و حضور بیشتری دارند. دال معتقد است که اگر میزان اثربخشی سیاسی بالا باشد، میزان مشارکت سیاسی نیز افزایش می‌یابد و اگر میزان اثربخشی سیاسی پایین باشد، بی‌تفاوتی را به ارمغان می‌آورد. به نظر وی، وقتی افراد تصور کنند آنچه انجام می‌دهند اثر قابل توجهی بر نتایج سیاسی خواهد گذاشت، بیشتر در امور سیاسی درگیر می‌شوند و بالعکس (دال، ۱۹۸۲: ۳۵). بنابراین، برای دال این نکته آشکار است که عقاید سیاسی همانند نیاز به امنیت و تهدید امنیت، در عمل سیاسی فرد اثر گذاشته و ساختار و کارکرد نهادها و نظام‌های سیاسی را متأثر می‌سازد.

رابرت دال به استناد نتایج بررسی‌های خود استدلال می‌کند که طبقه یا قشر سیاسی به این دلیل در فرآیندهای سیاسی مداخله و مشارکت دارند که: (۱) برای پاداش یا مزایای حاصل از آن ارزش بسیار قائلند. (۲) تصور می‌کنند راه‌هایی که به این ترتیب ممکن است پیش روی‌شان قرار بگیرد، مهم‌تر از راه‌های دیگر است. (۳) مطمئن‌اند که حتماً می‌توانند در نتایج تصمیمات تأثیرگذار باشند. (۴) معتقدند اگر خودشان خوب کار نکنند، نتایج کارها برایشان چندان رضایت‌بخش نخواهد بود. (۵) دربارهٔ واقعه یا مسئله مورد نظر، شناخت و مهارت کافی دارند یا دست‌کم فکر می‌کنند که از چنین آگاهی و دانشی برخوردارند. (۶) معتقدند برای پرداختن به عمل سیاسی و ورود به عرصهٔ سیاست لازم نیست حتماً از موانع و سدهای زیادی بگذرند (دال، ۱۹۸۲: ۱۴۸-۱۴۲).

از نظر هانتینگتون^۱ و نلسون^۲ مهم‌ترین عامل توسعه سیاسی در کشورها همانا مشارکت سیاسی است. آنان مشارکت سیاسی را تابعی از تصمیمات نخبگان حاکم و سیاست‌های آنها و یا تابعی از محصول جانبی توسعه می‌دانند. به عبارتی نخبگان برای تحکیم قدرت خود، تحکیم استقلال ملی، اصلاحات ملی و کاهش نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی و ...، مشارکت بخش‌هایی از جامعه را در سیاست تسهیل و تشویق می‌کنند. این دو محقق در نقد برخی از نظریات لیبرالی توسعه که مشارکت سیاسی را محصول قطعی فرایند توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌دانند، اظهار می‌دارند این فرایند تأثیرگذاری را تنها در دوره‌های طولانی زمانی می‌توان مشاهده کرد و به‌طور کلی عواملی مانند مهاجرت، جنگ، علایق مذهبی و عقیدتی کاملاً مستقل از توسعه اقتصادی می‌تواند در افزایش مشارکت سیاسی مؤثر باشد. به عبارت دیگر، بدون چنین نهادهایی، افزایش تقاضای مشارکت از جانب گروه‌های اجتماعی در حال گسترش، همچون سیلی توفنده نظم دستگاه سیاسی را بر هم می‌زند. پس برای تأمین شرایط توسعه سیاسی که مستلزم نهادسازی و جلوگیری از مشارکت و بسیج سیاسی بیش از حد گروه‌های اجتماعی است، باید توان و قدرت حکومت افزایش یابد (بشیریه، ۱۳۸۰).

به نظر هانتینگتون، میزان تحصیلات فرد و هم‌چنین عضویت فرد در انواع گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی مانند اتحادیه‌های شغلی و صنفی، گروه‌های مدافع، علایق خاص و ... احتمال مشارکت در فعالیت سیاسی و اجتماعی را بیشتر می‌کند. چنان‌چه افرادی بتوانند با استفاده از بالا بردن سطح تحصیلات، انتقال به شغل پرمزلت‌تر یا کسب درآمد بیشتر به بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی دست یابند، معمولاً از مشارکت در سیاست و فعالیت اجتماعی صرف‌نظر می‌نمایند (ربیعی، ۱۳۸۰: ۷۵-۷۴).

آنتونی داونز^۳ در چارچوب مکتب انتخاب عاقلانه بیان می‌کند که هر رأی دهنده بالقوه براساس محاسبه عقلانی عمل می‌کند و در جریان مبارزه انتخاباتی و از طریق ارزیابی دولتی که بر سر کار بوده و مقایسه آن با ادعاها و برنامه‌های احزاب مخالف و با در نظر

1- Huntington

2- Nelson

3- Anthony Downs

گرفتن منافع مورد انتظار از پیروزی این یا آن حزب، دست به گزینش می‌زند. بنابراین رأی‌دهندگان انتخاب‌کنندگان عاقلی هستند که شرکت در انتخابات را وسیله‌ای برای تأمین منافع شخصی خود تلقی می‌کنند (الیستر^۱ و همکاران، ۱۹۹۲: ۲۹۳-۲۶۹).

کیندر و کیویت^۲ (۱۹۷۹)، نیز دریافتند رابطه بین اقتصاد و سیاست صرفاً تعقیب دقیق منافع اقتصادی نیست بلکه تا حدود زیادی جامعه‌گرایانه است. شخص به حکومتی رأی می‌دهد که بنابر استنباطش به کشور خدمت کرده است، بدون ملاحظه این که چه تأثیری بر وضعیت مالی خودش گذاشته است. رضایت از زندگی، رضایت سیاسی، اعتماد به یکدیگر، میزان زیاد بحث سیاسی و حمایت از نظم اجتماعی موجود، بیانگر نگرش مثبت به جهانی است که شخص در آن زندگی می‌کند. رضایت از زندگی، خوشبختی، اعتماد به یکدیگر و حمایت فرد از دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی یا جامعه خود، همه با هم در دسته‌های فرهنگی گرد هم آمده و ارتباط تنگاتنگی با تداوم یا فقدان مستمر نهادهای دموکراتیک در جامعه دارد. کشورهای توسعه‌یافته‌تر از لحاظ رضایت سیاسی، اعتماد به یکدیگر و دیگر عناصر این نشانگان نسبتاً در رده‌های بالاتر قرار می‌گیرند (اینگلهارت^۳، ۱۳۷۳: ۴۶).

سی‌مور مارتین لیپست (۱۹۶۳)، از مهم‌ترین نظریه‌پردازان رویکرد اجتماعی (تبیین جامعه‌شناختی) در تبیین انواع مشارکت سیاسی، پدیده مشارکت یا عدم مشارکت اقشار و طبقات مختلف اجتماعی را بر اساس چندین عامل کلی اجتماعی در فرآیندهای سیاسی و اجتماعی نظیر انتخابات، انجمن‌ها، سندیکاهای کارگری، شوراهای محلی و نظایر آن در کشورهای نظیر آلمان، سودان، امریکا، نروژ، فنلاند و برخی از کشورهای دیگر مشابه مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. متغیر مورد نظر وی در تبیین مشارکت سیاسی، موقعیت اقتصادی خانواده است که متغیرهایی چون سطح درآمد، شغل، محل سکونت را دربرمی‌گیرد. لیپست معتقد است که بین مشارکت سیاسی و عوامل اجتماعی-اقتصادی همبستگی بالایی وجود دارد، به طوری که طبقات اجتماعی با درآمدهای بالا مشارکت سیاسی بیشتری از

1- Allister

2- Kinder & Kivit

3- Inglehart

طبقات پایین‌تر دارند. نکته دیگر در رهیافت لیپست این است که افزایش ثروت بر طبقه متوسط مؤثر واقع می‌شود. با گسترش طبقه متوسط در کشورهای ثروتمند، نوعی طبقه‌بندی اجتماعی الماس‌گونه به‌وجود می‌آید. از آنجا که اعضای طبقه متوسط به سازمان‌های سیاسی داوطلبانه (احزاب سیاسی و سایر انجمن‌ها) خواهند پیوست، بنابراین می‌توانند بر قدرت دولت نظارت کرده و به‌عنوان منبع تشکیل افکار عمومی جدید بر رسانه‌های جمعی درآیند و نیز قادر خواهند بود شهروندان را در تحصیل مهارت‌های سیاسی آموزش داده و سرانجام، سبب ترغیب مشارکت سیاسی شوند. به‌نظر لیپست کشورهای که همراه با رشد اقتصادی، به لحاظ طبقه متوسط از نرخ بالاتری برخوردار باشند، دموکراتیک‌تر از کشورهای هستند که این زمینه در آنها کمتر می‌باشد. او در این رابطه به ویژگی‌های طبقه متوسط به عنوان مؤلفه‌های مثبت برای توسعه دموکراتیک اشاره دارد.

در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی، سنخ‌شناسی لیپست از شایع‌ترین تیپولوژی مشارکت سیاسی است. لیپست ۴ نوع مشارکت سیاسی را از هم تمییز می‌دهد:

۱- مشارکت سیاسی عام؛ از نظر لیپست در جوامعی دیده می‌شود که نهادهای سیاسی و مدنی در آنها جدیدالتأسیس بوده و هنوز زیرساخت‌های سیاسی کافی و لازم در آنها به‌نحو گسترده و فراگیری شکل نگرفته است. به‌همین دلیل نشان‌گرهای مشارکت سیاسی در این نوع جوامع اندک است. فرد در مشارکت سیاسی عام برخلاف مشارکت سیاسی خاص هدف خاصی ندارد.

۲- مشارکت سیاسی خاص؛ متنوع‌ترین شاخص‌های مشارکت سیاسی را با خود دارد و عمدتاً در دموکراسی‌های غربی و جوامعی دیده می‌شود که دارای نظام‌های سیاسی دموکراتیک و سنت‌های رأی‌دهی و انتخاباتی کهن هستند و از یک ساختار سیاسی آزادمنشانه برخوردارند. در این جوامع زیرساخت‌های سیاسی لازم برای مشارکت آحاد و افراد جامعه به‌وجود آمده است. بنابراین، خودانگیختگی، هدفمندی و آگاهی از نتایج عمل سیاسی برای کنشگران سیاسی در این نوع مشارکت می‌باشد.

1- General political participation

2- Specific political participation

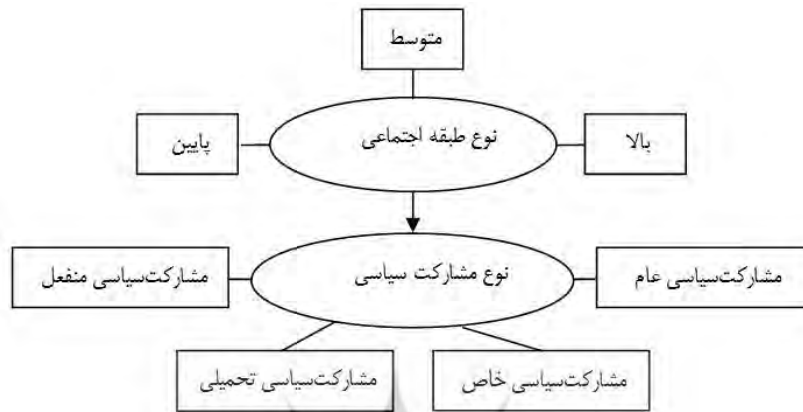
۳- مشارکت سیاسی تحمیلی^۱؛ از نظر لیپست مشارکت سیاسی تحمیلی عمدتاً در جوامع توتالیتر و خودکامه و جوامع توده‌ای با ساختارهای فرهنگی مردسالار دیده می‌شود. در این نوع مشارکت افراد فاقد هر نوع خودانگیختگی، هدفمندی و آگاهی لازم جهت شرکت در جریان‌های سیاسی هستند. در نتیجه در این نوع جوامع، افراد با اجبار و فشار و بدون استقلال رأی و بدون اراده سیاسی مستقل در امور سیاسی وارد می‌شوند.

۴- مشارکت سیاسی منفعل^۲ (دوری‌گزینی سیاسی)؛ از نظر لیپست کناره‌گیری و دوری کردن مردم از شرکت در فعالیت‌های سیاسی همراه با احساس بیگانگی و بی‌قدرتی سیاسی و احساس بدبینی نسبت به حکومت و احساس نارضایتی از عملکرد دولت باعث بی‌میلی سیاسی-اجتماعی آنان می‌شود. عدم مشارکت سیاسی (دوری‌گزینی سیاسی) در حادثترین شکل خود منجر به انقطاع کامل فرد از جریان‌های سیاسی می‌شود و باعث شده که فرد در طول عمر خود هیچ وقت در سیاست مشارکت نکند.

با توجه به نظریه‌های مطرح شده در مورد انواع مشارکت سیاسی و وجود تفاوت میزان انواع مشارکت سیاسی در بین طبقات مختلف اجتماعی، به نظر می‌رسد که هیچ‌یک از این نظریه‌ها و رهیافت‌های جامعه‌شناسی ارائه شده به تنهایی قادر به بررسی و تحلیل جامع پدیده مورد مطالعه در این تحقیق نیستند. بنابراین چارچوب نظری پژوهش حاضر با ترکیبی از نظریه مارکس، وبر، ساندرز و لیپست برای بررسی پدیده مورد بحث پرداخته است. به این صورت که با استخراج متغیرهایی از نظریه‌های فوق، مدل نظری پژوهش به صورت زیر ارائه می‌شود.

1- Imposed political participation

2- Passive political participation



روش پژوهش

با توجه به اینکه پژوهش حاضر به تعیین نقش طبقات اجتماعی در تبیین انواع مشارکت سیاسی در شهر مهاباد می‌پردازد، بنابراین از روش پیمایش برای پژوهش استفاده شده است. جامعه آماری مورد مطالعه در این تحقیق، شهروندان ۱۸ سال به بالای شاغل در شهر مهاباد در سال ۱۳۹۷ می‌باشد. حجم نمونه مورد مطالعه با استفاده از فرمول کوکران ۳۸۲ نفر برآورد شد. نوع نمونه‌گیری از بین واحدها به صورت خوشه‌ای چندمرحله‌ای و نوع نمونه‌گیری از داخل خوشه‌ها به صورت تصادفی سیستماتیک بوده است. ابزار گردآوری اطلاعات در تحقیق حاضر، پرسشنامه محقق‌ساخته مشارکت سیاسی است که ضریب پایایی آن به کمک آلفای کرونباخ برابری با ۰/۹۶ به دست آمد و جهت سنجش مفاهیم آن از طیف لیکرت استفاده شد. در این تحقیق برای ارزیابی اعتبار گویه‌های تحقیق، از اعتبار صوری استفاده شده است. به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها از آزمون تحلیل واریانس یک‌راهه استفاده گردید. برای محاسبه ضریب آلفای کرونباخ، پرسشنامه حاضر بین ۳۰ نفر از شهروندان ۱۸ سال به بالای شاغل در شهر مهاباد توزیع شد و پس از جمع‌آوری، کدگذاری و تجزیه و تحلیل با استفاده از نرم‌افزار SPSS، ابتدا واریانس نمره‌های هر یک از زیر مجموعه‌های سؤالات پرسشنامه و واریانس کل سؤالات را محاسبه و سپس با استفاده از فرمول ضریب آلفای کرونباخ، پایایی این ابزار در کل نمره‌ها، ۹۶٪ برآورد شده است که نشان می‌دهد

سؤالات این پرسشنامه دارای پایایی بوده و نمره کل مقیاس با آلفای کرونباخ ۰/۹۶٪ از همسانی درونی قابل توجهی برخوردار است. همسانی درونی خرده‌مقیاس‌ها بین خوب تا عالی است.

یافته‌ها

در این مطالعه جهت شناخت وضعیت طبقه اجتماعی پاسخ‌گویان، شاخص طبقه اجتماعی با ترکیب سه متغیر میزان درآمد، میزان هزینه ماهیانه خانوار و میزان سواد و تحصیلات افراد پاسخ‌گو ساخته شد. یافته‌های به دست آمده حاکی از آن است که در نمونه آماری مورد مطالعه، ۲۷/۲ درصد از پاسخ‌گویان در طبقه بالا قرار داشته که عمدتاً دارای تحصیلات عالی و درآمد و هزینه ماهیانه زندگی در حد بالاتر از ۳ میلیون تومان بوده‌اند، ۴۳/۷ درصد در طبقه متوسط بوده که تحصیلات آن‌ها در حد دیپلم و فوق دیپلم بوده و درآمد و هزینه ماهیانه خانوار آن‌ها نیز بین ۱/۵ تا ۳ میلیون تومان بوده است؛ و ۲۹/۱ درصد نیز که دارای تحصیلات کمتر از دیپلم بوده و درآمد و هزینه ماهیانه خانوار آن‌ها نیز کمتر از ۱/۵ میلیون تومان بوده، در طبقه پایین قرار دارند.

در این قسمت نتایج آمار توصیفی انواع مشارکت سیاسی طبقات اجتماعی شهر مهاباد در قالب جدول شماره ۱ نمایش داده می‌شود.

جدول شماره ۱: آمار توصیفی انواع مشارکت سیاسی

انواع مشارکت سیاسی	فراوانی	میانگین	میانه	مد	انحراف معیار	واریانس	حداقل	حداکثر
مشارکت سیاسی عام	۳۸۲	۳۸/۵	۳۹	۳۵	۷/۱۴	۵۱/۰۴	۱۱	۵۵
مشارکت سیاسی خاص	۳۸۲	۴۳/۸	۴۴/۰	۴۴/۰	۹/۰۷	۸۲/۳	۱۳	۶۵
مشارکت سیاسی تحمیلی	۳۸۲	۱۴/۶	۱۵	۱۵	۴/۸۷	۲۳/۷۷	۷	۳۰
مشارکت سیاسی منفعل	۳۸۲	۳۵/۴	۳۶	۳۶	۸/۶۷	۷۵/۳۰	۱۲	۶۰

در این قسمت میانگین انواع مشارکت سیاسی طبقات اجتماعی شهر مهاباد در قالب جدول شماره ۲ نمایش داده می‌شود.

جدول شماره (۲) مقایسه میانگین نمرات انواع مشارکت سیاسی طبقات اجتماعی پاسخ‌گویان

طبقه اجتماعی	مشارکت سیاسی عام	مشارکت سیاسی خاص	مشارکت سیاسی تحمیلی	مشارکت سیاسی منفعل
بالا	۳/۵۶	۳/۳۷	۲/۸۳	۲/۹۵
متوسط	۳/۶۱	۳/۴۰	۳/۰۵	۲/۸۵
پایین	۳/۸۶	۳/۶۶	۳/۰۷	۲/۸۲
کل	۳/۶۷	۳/۴۷	۲/۹۸	۲/۸۷

* نمره انواع مشارکت سیاسی پاسخ‌گویان براساس طیف لیکرت از حداقل ۱ تا حداکثر ۵ متغیر می‌باشد.

همان‌طور که در جدول فوق مشاهده می‌شود بین انواع مشارکت سیاسی طبقات اجتماعی در شهر مهاباد با میانگین‌های به‌دست آمده تفاوت وجود دارد. بیشترین میزان مشارکت سیاسی مربوط به مشارکت سیاسی عام بوده و پس از آن مشارکت سیاسی خاص و در رده آخر مشارکت سیاسی منفعل قرار می‌گیرد. مقایسه میانگین‌های به‌دست آمده از انواع مشارکت سیاسی به تفکیک طبقات اجتماعی نشان می‌دهد که:

۱- مشارکت سیاسی عام و خاص طبقه پایین به ترتیب با میانگین‌های ۳/۸۶ و ۳/۶۶ بیشتر از سایر طبقات است.

۲- میزان مشارکت سیاسی تحمیلی در بین طبقات مختلف شهر مهاباد تفاوت معنی‌داری باهم ندارند.

۳- مشارکت سیاسی منفعل افراد متعلق به طبقه بالای جامعه با میانگین ۲/۹۵ بیشتر از سایر طبقات است.

در جدول شماره ۳ مقدار میانگین، واریانس و سطح معنی‌داری انواع مشارکت سیاسی به تفکیک طبقات مختلف اجتماعی شهر مهاباد نمایش داده شده است.

جدول شماره ۳: نتایج آزمون واریانس بین انواع مشارکت سیاسی و طبقه اجتماعی

معنی‌داری	کمیت	میانگین	انواع مشارکت سیاسی
۰/۰۱۰	۳/۳۵۴	۳۸/۵	مشارکت سیاسی عام
۰/۰۵۰	۰/۳۶۴	۴۳/۸	مشارکت سیاسی خاص
۰/۳۷۰	۱/۰۷۱	۱۴/۶	مشارکت سیاسی تحمیلی
۰/۰۴۹	۰/۷۹۱	۳۵/۴	مشارکت سیاسی منفعل

براساس اطلاعات جدول شماره ۳ ملاحظه می‌شود که در نمونه مورد مطالعه بین انواع مشارکت سیاسی طبقات اجتماعی شهر مهاباد با میانگین‌های به‌دست آمده تفاوت معنی‌داری وجود دارد. میانگین‌های به دست آمده نشان می‌دهد که مشارکت سیاسی طبقات اجتماعی شهر مهاباد به ترتیب از نوع خاص، عام، منفعل و تحمیلی می‌باشد.

براساس اطلاعات جداول شماره ۲ و ۳ ملاحظه می‌شود که در نمونه مورد مطالعه بین میانگین‌های مشارکت سیاسی عام طبقات مختلف اجتماعی با مقدار $F(3/354)$ و سطح معنی‌داری ($Sig=0/010$) به‌دست آمده با ۹۹ درصد اطمینان تفاوت معنی‌داری وجود دارد و آزمون تعقیبی شفه نیز بیانگر تفاوت میانگین مشارکت سیاسی افراد متعلق به طبقه پایین با دو طبقه دیگر (بالا و متوسط) است. بنابراین فرضیه صفر رد و فرضیه تحقیق تأیید می‌شود.

مطابق با فرضیه ۲، ۳ و ۴ مبتنی بر معنی‌داری تفاوت در میانگین مشارکت سیاسی خاص، تحمیلی و منفعل شهروندان شهر مهاباد بر اساس طبقه اجتماعی آنان، نتایج آزمون آنالیز واریانس نشان داده که این تفاوت در مشارکت سیاسی بالا، متوسط و پایین معنادار نمی‌باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به‌منظور «تبیین جامعه‌شناختی رابطه بین انواع مشارکت سیاسی با طبقات اجتماعی در شهر مهاباد» انجام گرفت. محقق در پژوهش حاضر به‌دنبال تبیین انواع مشارکت سیاسی شهروندان ۱۸ سال به بالای شاغل در شهر مهاباد در بین سه طبقه بالا، متوسط و پایین بود. در این پژوهش متغیر وابسته انواع مشارکت سیاسی در قالب متغیرهای مشارکت سیاسی عام، خاص، تحمیلی و منفعل و متغیر مستقل انواع طبقه اجتماعی در قالب

سه طبقه بالا، متوسط و پایین مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت. براساس یافته‌های مطالعه حاضر، تفاوت معنی‌داری بین انواع مشارکت سیاسی طبقات اجتماعی شهر مهاباد مشاهده شد. همچنان که پیش‌تر نیز انتظار می‌رفت، طبقه اجتماعی در تعیین نوع مشارکت سیاسی افراد تأثیر مستقیم دارد. بنابراین نتایج پژوهش حاضر نشان داد که:

اولاً مشارکت سیاسی عام و خاص در بین افراد متعلق به طبقه پایین جامعه مهاباد در تعیین سرنوشت سیاسی این شهر بیشتر از سایر طبقات است؛ در تبیین این نتیجه می‌توان گفت که طبقه پایین جامعه مهاباد به دلیل نیاز به ارتقا و تهدید وضعیت موجود و تلاش در جهت دستیابی به وضعیت مطلوب با میل و رغبت بیشتری در عرصه سیاست و تعیین سرنوشت سیاسی این شهر مشارکت می‌کنند. این نتیجه بیانگر این است که در جامعه مهاباد، شهروندان متعلق به طبقه پایین بیشتر خود را در امور سیاسی درگیر می‌کنند و ضرورت، انگیزه، میل و رغبت بیشتری برای مشارکت و مداخله در امور سیاسی را دارند. در واقع مشارکت سیاسی طبقه پایین جامعه مهاباد به نوعی نشانه بالا بودن میزان تعهد سیاسی این طبقه از جامعه مهاباد و حساسیت و احساس مسئولیت فردی و اجتماعی آنان در قبال سرنوشت سیاسی شهر خود است؛ شهروندان متعلق به طبقه پایین جامعه مهاباد مشارکت سیاسی خاص خود را در قالب مواردی چون شرکت در انتخابات و دادن رأی، عضویت در احزاب، انجمن‌ها و تشکل‌های سیاسی، کاندیداتوری (جستجوی پست سیاسی)، نام‌نویسی برای انتخاب کردن و انتخاب شدن، سخنرانی و شرکت در محافل سیاسی، شرکت در تظاهرات، راهپیمایی‌ها، تحصن‌ها و اعتصابات، کمک به ستادهای انتخاباتی و جمع‌آوری رأی برای کاندیداها، فعالیت داوطلبانه برای کاندیداها، تبلیغات و ترغیب و تشویق دیگران به فعالیت سیاسی به نمایش می‌گذارند. همچنین شهروندان متعلق به طبقه پایین جامعه مهاباد مشارکت سیاسی عام خود را در قالب مواردی چون شرکت و اظهارنظر در جلسات و محافل سیاسی، مشارکت فعال در راهپیمایی‌ها، تظاهرات و گردهمایی‌ها به مناسبت‌های مختلف ملی - مذهبی، تشویق بستگان و آشنایان خود به شرکت در انتخابات و فعالیت‌های تبلیغاتی کاندیدای موردنظر، همکاری با نهادهای سیاسی دولتی همچون سپاه و بسیج، شرکت در جلسات مذهبی همچون نماز جمعه، مراسم هفته وحدت، شرکت در انتخابات و دادن رأی به

نامزد مورد نظر خود در انتخابات سراسری از قبیل نمایندگی مجلس، شورای شهر و ...، مشارکت در انتخابات به منظور بهبود وضع معیشت و اشتغال و دنبال کردن اخبار سیاسی نشان می‌دهند.

ثانیاً میزان مشارکت سیاسی تحمیلی در بین طبقات مختلف شهر مهاباد تفاوت معنی‌داری با هم ندارند و میزان مشارکت سیاسی تحمیلی در میان طبقات مختلف جامعه مهاباد تقریباً در یک سطح می‌باشد.

ثالثاً مشارکت سیاسی طبقه بالای جامعه مهاباد از نوع مشارکت سیاسی منفعل است؛ به عبارتی حالت انفعال و بی‌تفاوتی سیاسی در بین طبقه بالای جامعه مهاباد بیشتر از سایر طبقات این شهر است. یعنی شهروندان متعلق به طبقه بالای شهر مهاباد سیاست دوری‌گزینی را در پیش گرفته و میزان رغبت و تمایل کمتری به مشارکت سیاسی دارند و حتی نسبت به فعالیت‌های سیاسی منفعل و بی‌تفاوت هستند؟ در تبیین این نتیجه می‌توان گفت که این حالت انفعال و بی‌تفاوتی سیاسی طبقه بالای شهر مهاباد ممکن است ناشی از استمرار عملکرد ضعیف دولت‌های قبل و ناکارآمدی و ناتوانی در تحقق وعده‌های خود از جمله توسعه سیاسی، عدالت اجتماعی، بهبود وضعیت معیشت و اشتغال، مهار تورم، بی‌اعتمادی و بدبینی مردم نسبت به دولت و هیأت حاکمه و ... باشد. بنابراین نارضایتی از وضع موجود و نداشتن امید به آینده، داشتن نگاه بدبینانه نسبت به ساختار سیاسی جامعه از جمله عواملی است که در کاهش مشارکت سیاسی و دوری‌گزینی و بی‌تفاوتی سیاسی طبقات اجتماعی شهر مهاباد بخصوص در میان افراد متعلق به طبقه بالای جامعه نقش چشمگیری دارد.

در نهایت می‌توان گفت رشد اندیشه مشارکت سیاسی که توده‌های مردم را در تعیین سرنوشت خود درگیر می‌سازد، در عمل موجب تحقق زمینه‌های ثبات و پایداری نظام سیاسی می‌شود، اما طبیعی است در جامعه‌ای که افراد بلوغ سیاسی و بینش صحیح نسبت به مسائل را نداشته باشند، نمی‌توانند در همه امور مشارکت لازم را بعمل آورند. در مقابل ضعف یا عدم مشارکت طبقه خاصی از طبقات اجتماعی در امور سیاسی و اجتماعی جامعه به گسترش بی‌تفاوتی و دوری‌گزینی سیاسی و اجتماعی دامن می‌زند که این بی‌تفاوتی سیاسی آثار و تبعات زیادی در پی خواهد داشت.

نخستین فرضیه این پژوهش به مقایسه مشارکت سیاسی عام طبقات اجتماعی شهر مهاباد اختصاص دارد. نتایج حاصل از آزمون تحلیل واریانس در این تحقیق نشان داد که مشارکت سیاسی عام افراد مورد مطالعه با طبقه اجتماعی آن‌ها ارتباط معکوس دارد. این نتیجه بیانگر این است که مشارکت سیاسی عام طبقه پایین جامعه مهاباد بیشتر از سایر گروه‌ها است. دلیل این امر این است که طبقه پایین جامعه مهاباد به جریان‌ات و سرنوشت سیاسی شهر خود علاقمند هستند و براین باورند که حضور و مشارکت آن‌ها در حل مشکلات عمومی جامعه و بهبود وضع معیشت و اشتغال آن مؤثر است. یافته‌های این فرضیه با نظریه رابرت دال و کیندر و کیویت همخوانی دارد و آن را تأیید می‌کند. دال، معتقد است که اگر اثربخشی سیاسی بالا باشد، مشارکت عمومی مردم در عرصه سیاسی نیز افزایش می‌یابد و اگر اثربخشی سیاسی پایین باشد، بی‌تفاوتی را به ارمغان می‌آورد. به نظر وی، وقتی افراد تصور کنند آن چه انجام می‌دهند اثر قابل توجهی بر نتایج سیاسی خواهد گذاشت، بیشتر در امور سیاسی درگیر می‌شوند و بالعکس. همچنین بر طبق نظر کیندر و کیویت، شخص به حکومتی رأی می‌دهد که بنا بر استنباط به کشور خدمت کرده است، بدون ملاحظه‌ای که چه تأثیری بر وضعیت مالی خودش گذاشته است.

دومین فرضیه این پژوهش به مقایسه مشارکت سیاسی خاص طبقات اجتماعی شهر مهاباد اختصاص دارد. نتایج حاصل از آزمون تحلیل واریانس در این تحقیق نشان داد که مشارکت سیاسی خاص جامعه مورد مطالعه با طبقه اجتماعی آن‌ها ارتباط معکوس دارد. این نتیجه بیانگر این است که مشارکت سیاسی خاص طبقه پایین جامعه مهاباد، بیش از سایر طبقات است. دلیل این امر این است که طبقه پایین جامعه مهاباد به منظور کسب مناصب و پست‌های سیاسی، ایجاد تشکل‌های سیاسی برای مشارکت در اداره امور جامعه، مشارکت و فعالیت در احزاب و گروه‌های سیاسی ملی و محلی، انجام فعالیت تبلیغاتی برای پیروزی کاندیدای مورد نظر خود در ایام انتخابات و ... مشارکت می‌کنند. یافته‌های این فرضیه با نظریه آنتونی داونز و هانتینگتون همخوانی دارد. داونز در چارچوب مکتب انتخاب عاقلانه بیان می‌کند که هر رأی دهنده بالقوه براساس محاسبه عقلانی عمل می‌کند و در جریان مبارزه انتخاباتی با ارزیابی دولتی که بر سر کار بوده و مقایسه آن با ادعاها و برنامه‌های

احزاب مخالف و با در نظر گرفتن منافی که انتظار می‌رود از پیروزی این یا آن حزب عاید شخص او شود، دست به گزینش می‌زند. بنابراین رأی‌دهندگان انتخاب‌کنندگان عاقلی هستند که شرکت در انتخابات را وسیله‌ای برای تأمین منافع شخصی خود تلقی می‌کنند. همچنین به نظر هانتینگتون، چنان چه افرادی بتوانند با استفاده از بالا بردن سطح تحصیلات، انتقال به شغل پرمزلت‌تر یا کسب درآمد بیشتر به بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی دست یابند، معمولاً از مشارکت در سیاست و فعالیت اجتماعی صرف‌نظر می‌کنند.

سومین فرضیه این پژوهش به مقایسه مشارکت سیاسی تحمیلی طبقات اجتماعی شهر مهاباد اختصاص دارد. نتایج حاصل از آزمون تحلیل واریانس در این تحقیق نشان داد که مشارکت سیاسی تحمیلی براساس طبقه اجتماعی افراد تفاوت معناداری ندارد و میزان مشارکت سیاسی تحمیلی در میان طبقات مختلف جامعه مهاباد در یک سطح می‌باشد.

چهارمین فرضیه این پژوهش به مقایسه مشارکت سیاسی منفعل طبقات اجتماعی شهر مهاباد اختصاص دارد. نتایج حاصل از آزمون تحلیل واریانس در این تحقیق نشان داد که مشارکت سیاسی منفعل افراد مورد مطالعه براساس طبقه اجتماعی آن‌ها تفاوت معنی‌داری دارد. به طوری که این انفعال و بی‌تفاوتی سیاسی بیشتر در بین طبقه بالای جامعه مهاباد بیشتر از سایر طبقات اجتماعی این شهر مشاهده می‌شود. دلیل این امر بدینی و بی‌اعتمادی طبقه بالای جامعه مهاباد نسبت به دولت و هیأت حاکمه به دلیل عمل نکردن به وعده و وعیدها، نارضایتی از عملکرد دولت، بی‌تفاوت بودن نسبت به سرنوشت و آینده مملکت، مستقل و بی‌نیاز بودن نسبت به دولت و حکومت مستقر، قبول نداشتن قوانین و مقررات رأی‌گیری و ... است. یافته‌های این فرضیه با نظریه دال همخوانی دارد. رابرت دال درباره اثربخشی سیاسی می‌نویسد: «افراد وقتی تصور کنند آن چه انجام می‌دهند، اثر قابل توجهی بر نتایج سیاسی نخواهد گذاشت، کمتر در امور سیاسی درگیر می‌شوند. به طوری که می‌توان گفت هر چه احساس اثربخشی سیاسی فردی کمتر باشد، مشارکت سیاسی او کمتر خواهد بود». به نظر دال، شهروندی که احساس می‌کند افرادی مانند او در امور حکومت محلی حرفی برای گفتن ندارند یا این که تنها راه اعلام نظر، رأی دادن است یا این که امور سیاسی و حکومتی به حدی پیچیده هستند که او نمی‌تواند بفهمد چه می‌گذرد یا این که

مسئولان عمومی به آن چه او فکر می‌کند توجهی نمی‌کنند، در مقایسه با کسی که مقابل او فکر می‌کند احتمال خیلی کمی دارد که در امور سیاسی مشارکت کند.

نهایتاً تحقیقات تجربی ارائه شده در قسمت تحقیقات داخلی و خارجی مقاله بیشتر مربوط به مشارکت سیاسی بوده و متغیرهای تحقیق بنده مربوط به انواع مشارکت سیاسی است نه مشارکت سیاسی صرف؛ و یکی از جنبه‌های نوآوری تحقیق بنده همین امر بوده است. به همین دلیل از مقایسه نتایج تحقیق حاضر با نتایج تحقیقات تجربی ارائه شده خودداری شده است.

پیشنهادها

با وجود این که انتظار می‌رفت میزان مشارکت سیاسی طبقات بالای جامعه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و تعیین سرنوشت سیاسی شهر مهاباد بیشتر باشد اما نتایج پژوهش حاضر نشان داد که میزان مشارکت سیاسی طبقات متوسط و پایین جامعه نقش بیشتر و چشمگیرتری در تعیین سرنوشت سیاسی شهر مهاباد دارند. بنابراین با توجه به اهمیت مشارکت سیاسی در هر جامعه باید در جستجوی راه‌هایی بود که موجبات افزایش آن فراهم شود. لذا به کارگیری نکات ذیل به منظور افزایش میزان مشارکت سیاسی طبقات جامعه مهاباد بخصوص طبقات بالا، در تعیین سرنوشت سیاسی این شهر می‌تواند پیشنهاد و مورد استفاده قرار گیرد:

۱. ضروری است در زمینه تغییر و اصلاح باورها و عقاید شهروندان شهر مهاباد در خصوص مشارکت سیاسی در عرصه‌های مختلف مدیریت و تصمیم‌گیری جامعه از طریق رسانه‌های عمومی اقدامات لازم در جهت فرهنگ‌سازی صورت گیرد.

۲. توصیه می‌گردد جهت افزایش اطمینان و اعتماد عمومی طبقات مختلف جامعه مهاباد در خصوص اهداف و سیاست‌های دولت و هیأت حاکمه بازنگری و چاره‌اندیشی شود تا زمینه رضایت طبقات مختلف مردم مهاباد نسبت به ساختار و مسئولان سیاسی فراهم شود.

۳. به مسئولان جامعه پیشنهاد می‌شود از بروز و تشدید مسائل و مشکلاتی نظیر اختلاف و چند دستگی، ظلم و بی‌عدالتی، تبعیض و نابرابری و پارتی‌بازی و باندبازی و... در توزیع امکانات و منابع بپرهیزند تا بتوانند میزان اعتماد عمومی اقشار مختلف مردم بخصوص طبقات بالای جامعه مه‌باباد را در راستای افزایش سطح مشارکت سیاسی بالا ببرند.

۴. توجه به خواست و اراده سیاسی اقشار مختلف جامعه مه‌باباد موردی است که می‌تواند مطمح نظر مسئولین امر قرار گیرد. لذا به مسئولین پیشنهاد می‌شود این اطمینان را در ذهن مردم ایجاد کنند که مشارکت آنان در اداره امور جامعه تأثیرگذار بوده و نمایشی نیست.

۵. با اعمال سیاست‌گذاری‌های صحیح سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... سعی شود از میزان ناراضی‌ت مردم کاسته شود، کاهش نرخ تورم و بیکاری با توجه به وضعیت کنونی جامعه مه‌باباد، بخشی از این سیاست‌گذاری‌ها می‌تواند باشد.

۶. فراهم نمودن بستر و زمینه مناسب برای توسعه فعالیت‌های سیاسی افراد در قالب ایجاد و گسترش احزاب، تشکل‌ها، اتحادیه‌ها و سندیکاهای صنفی، حرفه‌ای و سیاسی پیشنهاد دیگری است که می‌تواند امکان مشارکت گسترده‌تر، آزادانه‌تر و آگاهانه‌تر را فراهم نماید.

منابع

- ابراهیم‌زاده، عیسی (۱۳۷۷) مدیریت مشارکتی شوراهای اسلامی و نظام مدیریت روستایی در ایران، *پژوهش علوم انسانی*، سال سی‌ام، شماره ۴: ۱۸-۱.
- اسماعیل‌زاده، حسن؛ هواسی، علی و مهدی توانا (۱۳۹۲) بررسی عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مؤثر بر مشارکت سیاسی، *فصلنامه علمی تخصصی دانش انتظامی لرستان*، دوره ۳، شماره ۲: ۹۳-۷۸.
- انگویتا، ماریانوف و لئونارد رایزمن (۱۳۸۳) *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی*. ترجمه: محمد قلی‌پور، تهران: نشر آولی کلک و مرندیز.
- أبرامسون، پل (۱۳۸۳) *مشارکت سیاسی*، ترجمه: نسرین طباطبایی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- پالیزبان، محسن (۱۳۹۰) بررسی میزان تمایل به مشارکت سیاسی دانشجویان و عوامل مؤثر بر آن، *فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۴۱، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۰، ۴۹-۴۳.
- جعفری‌نیا، غلامرضا (۱۳۹۱) بررسی عوامل اقتصادی- اجتماعی مؤثر بر میزان مشارکت سیاسی شهروندان شهر خورموج، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال هفتم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۱، ۱۲۲-۸۷.
- دارابی، مسعود (۱۳۹۴) بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر مشارکت سیاسی زنان در شهر نهاوند استان همدان. *علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی مطالعات جوانان*، شماره ۱۷: ۵۷-۸۴.
- ربیعی، علی (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی تحولات ارزشی: نگاهی به رفتارشناسی رأی‌دهندگان در دوم خرداد ۱۳۷۶*، تهران: فرهنگ و اندیشه.
- شکریبگی، عالیه و بهروز حسین‌پناهی (۱۳۹۱) عوامل اجتماعی مؤثر در مشارکت سیاسی اجتماعی زنان (مورد مطالعه: زنان شهر گنبدکاووس در استان گلستان)، *مطالعات جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۲، شماره ۵، ۱۵۱-۱۳۵.
- عباسی‌اسفجیری و اسفندیاری (۱۳۹۶) بررسی تأثیر سرمایه اجتماعی بر مشارکت سیاسی دانشجویان، *دو فصلنامه مشارکت و توسعه اجتماعی*، دوره ۲، شماره ۴، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ۷۸-۴۷.
- عظیمی‌هاشمی، مژگان؛ قاضی طباطبایی، محمود و علی‌اصغر هدایتی (۱۳۹۴) مشارکت سیاسی زنان در ایران و عوامل مؤثر بر آن. *جامعه‌شناسی زنان، فصلنامه زن و جامعه*، دوره ۶، شماره ۲۴، ۱۲۴-۱۰۵.

- علوی تبار، علی‌رضا (۱۳۷۹) *بررسی الگوی مشارکت شهروندان در اداره امور شهرها (تجارب جهانی و ایران)*. جلد اول، تهران: سازمان شهرداری‌ها.
- مصطفایی دولت‌آباد، حلیمه و مرضیه خارستانی (۱۳۹۳) بررسی تأثیر عوامل اقتصادی و اجتماعی بر میزان تمایل به مشارکت سیاسی جوانان شهر خرامه، منتشر شده در *دومین کنفرانس ملی جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی* در سال ۱۳۹۳.
- نگین تاجی، ریحانه و حمید کشاورز (۱۳۹۴) بررسی عوامل اجتماعی، فردی و فرهنگی مؤثر بر مشارکت سیاسی جوانان شهرستان نورآباد ممسنی، منتشر شده در *کنفرانس بین‌المللی علوم انسانی، روانشناسی و علوم اجتماعی* در سال ۱۳۹۴.
- نیک‌پورقنواتی، لیلا؛ معینی، مهدی و حبیب احمدی (۱۳۹۱) بررسی عوامل اجتماعی-اقتصادی مرتبط با مشارکت سیاسی، *فصلنامه علمی-پژوهشی جامعه‌شناسی زنان*، سال سوم، شماره اول، ۶۱-۳۹.
- Allister, Mc, Ian and Toni Makkai (1992) Resource and Social Learning Theories of Political Participation: Ethnic Patterns in Australia. *Canadian Journal of Political Science*. 25(2), (June 1992): 269-293.
- Almond, G.A and S. Verba. (1963) *The Civic Culture, political Attitudes and Democracy in five Nations*, Princeton: Princeton University Press
- Barkan, S.E. (1999) Race, Issue Engagement and Political Participation. *Race and Society*, 1 (1): 63-76.
- Dahl, Robert A. (1982) *Polyarchy; PartiCipation and Opposition*, London, University Press.
- Flavin, P. & Keane, M.J. (2012) Life Satisfaction and Political Participation: Evidence from the United States. *Journal of Happiness Studies*, 13(1), 63-78.
- Kirbis. A. (2013) *Political Participation and Non-democratic Political Culture in Western Europe, East-Central Europe and Post-Yugoslav Countries, Democracy in Transition*.
- Leighley. Jan, E. (1990) «Social Interaction and Contextual Influences on and Political Participation», *American Political Research*, 18(4).
- Lipset, S.M. (1963) *Politicalman: the social Bases of politics*. Newyork: University.
- Marx, Karl. (1971) *A.contribution to the critique of political economy*, London.

- Mc Clurg, S.D. (2001) Social Networks and Political Participation, Internet: Google Site
- Persson M. (2015) *Education and Political Participation British Journal of Political Science*, 45(0)3. July 2015, 689-703.
- Saunders, Peter (1990) *Social class and stratification*, London: Routledge.
- Weber, Max (1978) *Economy and Society*, edited by Guenther Roth and Claus Wittich, University of California Press, Berkeley.
- Zettler, I., Hilbig, B.E. & Haubrich, J. (2011) Altruism at the ballots: Predicting political attitudes and behavior. *Journal of Research in Personality*, 45(1), 130-133.
- Zheng W.w., Liu L., Huang Z.w., Tan X.y. (2016) Life Satisfaction as a Buffer of the Relationship between Corruption Perception and Political Participation. *Social Indicators Research*, p: 117.

